

تأثیر متقابل جسم و روح در تصعید یا تضعیف حیات تکاملی انسان مطابق آیات قرآن کریم

رودابه رضائی^۱

دریافت مقاله: ۱۴۰۲/۱۰/۲۵

پذیرش: ۱۴۰۳/۶/۲۶

چکیده

شناخت انسان و تحصیل طرق تصعید یا تضعیف حیات تکاملی آن، مسأله‌ای نیست که بتوان به سهولت به آن دست یافت، زیرا انسان تنها موجودی طبیعی و مادی همانند سایر موجودات عالم هستی نیست تا نیازها و سطح ظرفیت وجودی اش محدود و منحصر در بازه‌ی زمانی و مکانی عالم طبیعت باشد. او متشکل از دو بعد مَلُکِی و مَلُکُوتِی است که به سبب دمیده شدن روح الهی در این جسم خاکی، به چنان مقام و منزلتی نزد عرشیان و کائنات دست یافته که همگان در مقابل او سر به سجده می‌نهند. پس اینکه اصالت انسان یا به عبارتی انسانیت انسان به جنبه‌ی فراطبیعی و روح ملکوتی او بر می‌گردد نکته‌ی بسیار حائز اهمیت، که بدان دست یافته ایم و دانستیم آدمی هیچگاه از جایگاه طبیعی و حیوانی خویش فاصله نمی‌گیرد، مگر آنکه دو بعد مادی و معنوی خویش را کاملاً شناخته و ارزش و اهمیت هر یک و تأثیرات متقابلی که هر یک بر دیگری و بر دستیابی به حیات تکاملی می‌گذارند؛ را در باید، زیرا اگر چه اصالت وجودی انسان به روح وابسته است، اما روح بدون جسم و حیات مادی نمی‌تواند دارای رشد و کمال باشد و به مقام قاب قوسین او آذنی دست یابد. و هرگونه خلل در بعد مادی ممکن است او را از این جایگاه دور سازد. پس آدمی با شناختن نه تنها به شناخت پروردگار که به نهایت تکامل خویش که قرب الهی است نیز دست خواهد یافت. این مقاله به روش تحلیل و تطبیق موضوعات نوشته شده است.

واژگان کلیدی: انسان، جسم، روح، کمال، صعود، سقوط»

۱- مقدمه

اگر انسان به تاریخ آفرینش حیات خویش بنگرد و تأملی در آن داشته باشد، به وضوح به وسعت عظمت و جایگاه خویش در عالم هستی پی خواهد برد. عظمتی که یک سر آن به خاک می رسد و یک سر دیگرش به افلاک. و اگر آدمی پای رفتن به افلاک را نداشت، پس چگونه می توان او را آئینه ی تمام نمای صفات و کمالات الهی نامید. لذا انسانیت انسان به رهایی او از حیوانیتی است که او را با سایر موجودات عالم هستی مشترک می سازد، و پای نهادن به سرایی است که موجب وصول او به حیات تکاملی خواهد شد.

در این راستا و با توجه به این موضوع سؤالاتی در ذهن تداعی می شود که پاسخ به آنها ما را به هدف و هسته ی اصلی موضوع پژوهش مورد نظر نزدیک می سازد. از جمله اینکه آیا اساساً لازم است انسان از نحوه ی خلقت و مراحل تکامل آفرینش خویش آگاهی داشته باشد؟ آیا او ظرفیت درک این آگاهی و طریق کسب آن را داراست؟ این شناخت او می تواند مقدمه شناخت پروردگار باشد؟ آیا تنها با آگاهی از ابعاد وجودی و طریق تضعیف و تصعید آن می تواند به هدف نهایی خلقت و کسب حیات تکاملی دست یابد؟ اگر پاسخ مثبت است پس چرا عده ای در محدوده حیات طبیعی خویش محصور شده و از محدوده - ی تمایلات نفسانی و رفع حوائج آن پا فراتر نمی نهند؟

آنچه مسلم است آن است که انسان مخلوق پیچیده و جامعی است که برای شناختنش نمی توان در محدوده ی عالم طبیعت حرکت کرد، بلکه باید گامی فراتر نهاد و اصل وجودی او را در عالمی غیر از طبیعت دنیا به جستجو نشست. اما این را نباید زخاطر برد که انسانی قدم در این وادی می نهد که قوه ی عاقله اش را تحت کنترل نفس قرار نداده و با قدرت اراده و اختیاری که خداوند در او نهاده آن را در مسیر شناخت حیات تکاملی سوق داده و به حرکت وا دارد. در غیر اینصورت او حیوانی مادی است که تنها لذت و هدف حیات خویش را در محدوده ی دنیا یافته است. و اینچنین است که مصداق این کلام الهی قرار می گیرد: «أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ.»؛ «آنها چون چهارپایانند بلکه گمراه ترند.» (انعام (۷) آیه ۱۷۹) اما اگر به این نکته دست یابد که خداوند او را به سبب بعد ملکوتیش بر سایر کائنات برتری داده و دارای چنان ظرفیتی نموده که هیچ موجودی قادر به ادراک آن نیست، در این صورت زنجیرهای حصار مادیت را گسسته و در ورطه ی انسانیت قدم خواهد گذاشت.

پس شناخت چنین روحی که به عالم بالا و ملکوت اعلی راه دارد باید برای انسان بسیار دشوار باشد، زیرا آدمی همیشه با جسم خاکی و بدن مادی دم خور بوده، اما اگر ذره ای قوه ی تفکر و تعقل خویش را به کاراندازد و به وسیله ی قدرت اراده و اختیاری که خداوند در وجود او به ودیعت نهاده است، در چارچوب مرز الهی قدم بردارد و به تفحص

و کنکاش پیرامون شناخت طریق کسب سعادت و صعود کمال خویش و موانع رسیدن به این حیات تکاملی که همان طرق سقوط او به ورطه ی حیوانیت است، آگاهی یابد، به مرحله ای والاتری قدم خواهد نهاد که کسب معرفت حقیقی نسبت به پروردگار است. آدمی در چنین زمانی است که به هدف اصلی خلقت خویش دست می یابد و تا ابدیت به مقام جاودانگی خواهد رسید.

۲- تعریف انسان و اهمیت شناخت جایگاه او در هستی

بی شک همه ی علوم رایج، چه آنها که از حیث فطری متوجه انسان است و چه آن ها که به لحاظ کاربردی و عملی معطوف به آدمی است، بر انسان شناسی استوار است، یعنی بدون معرفت و شناخت انسان، نه علوم انسانی با رشته های گوناگونش از پایگاه علمی برخوردار می شود؛ نه علوم تجربی با شعبه های فراوانش به مرحله ی کارآمدی و کاربردی تام می رسد.

برای شناخت علمی انسان، باید دقیقاً روشن شود که آیا از طریق حس و تجربه می توان به این معرفت دست یافت یا فراتر از آن باید به منطق و ریاضیات روی آورد یا مرتبه سوم، یعنی حکمت، کلام و فلسفه را برگزید، یا این هر سه مرتبه را پشت سرانداخت و از مسیر عرفان راهی شد یا این هر چهار را چونان نردبان زیرپا گذاشت و بالا آمد و از ملکه علوم و سلطان معارف، یعنی وحی بهره جست؟

انسان مخلوق پیچیده و جامعی است که برای شناختنش، حتی گاه لازم است که همه ی علوم و راه های شناخت را کنار هم گذاشت، تا بتوان به درک درستی از تعریف او رسید. شناخت انسان و درک حقیقت او، امری است به غایت ظرافت و نهایت ظرفیت، از این رو بسیاری در این وادی حیران و ناتوان بوده و هستند و حتی فرشتگان الهی، از آفرینش انسان آگاهی یافتند، عرض کردند؛ «وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً قَالُوا أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ وَنَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَنُقَدِّسُ لَكَ قَالَ إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ.» «و آن گاه که پروردگارت به فرشتگان گفت: من در زمین جانشینی خواهم گماشت. گفتند: آیا در آن مخلوقی قرار می دهی که تباهی کند و خون ها بریزد، حال آن که ما تو را به پاکی می ستاییم و تقدیس می کنیم؟ گفت: من آن می دانم که شما نمی دانید.» (بقره (۲)، آیه ۳۰)

یعنی در حالی که ما فرشتگان به تسبیح، حمد و تقدیس تو مشغول هستیم، آیا موجودی می آفرینی که در زمین فساد کند و به خونریزی پردازد؟

خدای سبحان در پاسخ به ناتوانی آنها از علم به حقیقت انسان اشاره کرد، با توجه دادن آنان به گستره ی مطلق علم خویش می فرماید: (إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ)؛ یعنی

در میان انسانها، افراد کاملی چون آدم ابوالبشر هستند که معلم شمایند، اما شما تنها ظاهر افراد و تبه‌کاری برخی از آنها را می‌بینید و از حقیقت انسان، ناآگاه‌اید. انسان برای خلافت و جانشینی من سزاوار است و شما نمی‌دانید و خود را شایسته خلافت تلقی می‌کنید. (جوادی آملی، ۱۳۸۹، ص ۸۷-۸۸)

این تنها اشاره‌ی مختصری بود به اهمیت آفرینش انسان و جایگاه او نزد پروردگار. اما قبل از هر چیز لازم است بیشتر با موجودی به نام انسان آشنا شده و به این نکته پردازیم که چه چیز سبب شده تا آدمی شایسته چنین مقام رفیعی در نزد پروردگار خویش باشد و او را به چنان قرب و منزلتی برساند که حتی با وجود آگاهی از تمام خطاها و لغزش‌هایش خود اولین حامی و مدافع منزلت او در مقابل تمامی سرزنش‌ها باشد و اینچنین او را نزد همگان گرامی بدارد.

لذا برای شناخت انسان باید دو پرسش مطرح سازیم: یکی ماهیت و هویت آدمی و دیگری جایگاه او در هستی. اگر انسان را موجودی طبیعی دانستیم و ماهیتش را به طبیعت منحصر ساختیم، وی را باید طبیعی بدانیم و جایگاه او را نیز در طبیعت جست و جو کنیم و اگر آدمی را تنها فراطبیعی تلقی کردیم، وی را باید فراطبیعی بدانیم و جایگاهش را نیز در ملکوت ببینیم و چنانچه او را جامع میان ملک و ملکوت انگاشتیم چنانکه دستی بر طبیعت دارد و دستی بر فراطبیعت، وی را کون جامع و جایگاه او را در نظام هستی نیز جامع بین طبیعت و فراطبیعت و در قلمرو ملک و ملکوت تعیین می‌شود، زیرا پدیده‌های هستی از این سه دسته بیرون نیستند، یا صرفاً مادی و طبیعی اند، همچون زمین، آسمان و دریا یا یکسره فراطبیعی اند، مانند عرض، لوح و کرسی، یا کون جامع بوده، از یک سو با طبیعت دمسازند و از سوی دیگر، به اوج فراطبیعت راه یافته و پیوسته اند. (جوادی آملی، ۱۳۸۹، ص ۸۹-۹۰)

مطابق آنچه از سخن بزرگان دین و کتب اسلامی بدست می‌آید، انسان اجمال همه‌ی عالم است؛ به گونه‌ای که اگر او را شرح دهیم، هم ملکوت مجرد (و هم ملک مادی را داراست)، ملکوت وجود انسان، روح الهی و فطرت خداخواهی اوست و ملک وجود او همان طبیعت و بدن خاکی، این گونه است که انسان را می‌توان خلاصه‌ی عالم خواند. (جوادی آملی، ۱۳۸۹، ص ۸۳)

آنچه به منزله‌ی جنس انسان است (حیوان) نیست تا آدمی را با جانوران مشترک سازد، بلکه جنس روح انسان، (حی) است و به لحاظ همین جنس، آدمی همتای فرشته است و براین اساس، نه با مرگ تن جنس او از دست می‌رود و نه هرگز تغییر جنسیت می‌دهد. اما فصل ممیز انسان در فرهنگ قرآن، ناشی از (تأله) او، یعنی خداخواهی مسبوق به خداشناسی وی، و ذوب او در جریان الهیت است.

از قرآن کریم چنین استنباط می شود که خدای انسان آفرین، آدمی را فطرتاً (حی متألّه) آفریده است. از منظر شریف قرآن، انسان حقیقی کسی است که در محدوده ی حیات حیوانی و طبیعی نایستد؛ حتی انسانیت خویش را تنها به نطق یا تفکر محدود نکند، بلکه باید حیات الهی، جاودانی، تأله و خداخواهی فطری خویش را به فعلیت برساند و همچنان در سیر بی انتهای تأله گام بردارد و مراحل تکامل انسان را تا مقام خلافت و مظهریت اسمای حسنای الهی و تخلّق به اخلاق الله بیپیماید.

در نگاه فطری و باطنی، همه انسان ها (حی متألّه) اند، یعنی حیات الهی و تأله ملکوتی در فطرت همه ی انسانها نهادینه شده است؛ ولی با نظر به مسیر شکوفایی و تکاملی فطرت، بسیاری حیات متألّهانه فطری خویش را در قالب نامقدس بردگی خویشتن زیر خاک های تیره و ظلمانی جهل و عصیان مدفون کرده و تأله خدادای خویش را در قالب نامقدس بردگی خویشتن و سرسپردگی به امیال اغیار و شیاطین، زنده به گور کرده اند.

اینان را قرآن (حی) نمی داند، بلکه خارج از جرگه ی حیات قلمداد می کند. «لِيُنذِرَ مَنْ كَانَ حَيًّا وَيَحِقُّ الْقَوْلُ عَلَى الْكَافِرِينَ.» «تا آن را که [دلش] زنده است بیم دهد و گفتار [وعدۀ جهنم] بر کافران تحقق یابد.» (یس (۳۶)، ۷۰)

تقابل (حی و کافر) در این آیه نشان می دهد که حی، غیر کافر است و کافر، غیر حی و حیات واقعی ندارد؛ بنابراین مرده است. (جوادی آملی، ۱۳۸۹، ص ۱۰۴-۱۰۷)

لذا از با نظر به دیدگاه اسلام، انسانی دارای حیات واقعی است که فطرت خداجویی را در خود زنده کرده، و به جایگاه اصلی خویش که تقرب الی الله است دست یابد، نه آنکه خواهش های نفسانی او را چنان اسیر گرداند که هرگز نتواند فراتر از حیات طبیعی گام بردارد.

۳- اهمیت شناخت انسان و ارتباط آن با خداشناسی

اگر آدمی درصدد آن است که از خود و ارتباط و جایگاهی که در نظام هستی دارد بیشتر آگاهی یابد، از آن جهت است که دریافته بدون شناخت نمی تواند به هدف غایی از خلقت خویش دست یابد. و تنها انسانی قدم در این مسیر می گذارد که به ارزش وجودی خویش پی برده و خود را محصور و محدود در عالم طبیعت و زندگانی دنیا نکرده، و قوه عقل و ادراک خود را تنها وسیله کسب معاش قرار نداده باشد، بلکه او را به تفکر پیرامون اسرار نهفته ی خلقت و هستی واداشته باشد. لذا چنین انسانی است که با ورود به وادی خودشناسی به نهایتی بی انتها دست می یابد که نامش خداشناسی است و معرفتی بالاتر از کسب این معرفت در عالم وجود ندارد. از طرفی خودشناسی، که با شناخت صحیح نفس و آگاهی از راه های تصعید و تضعیف آن همراه است، به آدمی چنان قدرتی می دهد که مراقب و محافظ نفس خویش از هرگونه هجمه درونی

و بیرونی بوده و او را در مسیر حقیقی و کمال نهایی خویش قرار دهد.

لذا برای تصعید حیات کمالی انسانی، مراعات این اصل از ضروری ترین وظایف است. این اصل از دیدگاه «انسان آنچه‌ان که باید» جزو اساسی ترین اصول محسوب می شود. مفاد این را امیرالمؤمنین (علیه السلام) چنین بیان کرده است: «واعلموا أَنَّهُ مِنْ لَمْ يُعِنِ عَلِيَّ نَفْسَهُ حَتَّى يَكُونَ لَهُ مِنْهَا وَاعِظٌ وَ زَاجِرٌ، لَمْ يَكُنْ لَهُ مِنْ غَيْرِهَا لِزَاجِرٌ وَ لِوَاعِظٌ»؛ «و بدانید هر کسی که به خود اهمیتی ندهد (به خود یاری نکند) که از نفس خود واعظ و منعی از آلودگی‌ها داشته باشد، برای او از غیر نفسش نه مانعی خواهد بود و نه پند دهنده‌ای.» (خطبه، نامه شماره ۹۰)

خلاصه ی این اصل تصعیدی این گونه است: اگر آدمی اهمیتی به خویشتن نداد و ذات خود را به جای نیآورد، و احتیاجات و امتیازات آن را ندانسته و درصدد ساختن خویش برنیاید، نباید هرگز از دیگران انتظار ساختن خویش را داشته باشد. منطقه ی اراده ی تصعید حیات در درون آدمی شبیه به منطقه ای است که هیچ کس و هیچ عاملی، قدرت ورود به آن را ندارد. یعنی؛ انسان می تواند این منطقه را به روی همه چیز و همه کس ببندد و تنها خود اوست که می تواند وارد این منطقه شده اراده را به حرکت درآورد. بنابراین، بی علت نبوده است که ملاک ارزش یک شخصیت، تنها با اراده ی شخصی او قابل درک می باشد.

بنابراین نیازی به توضیح نیست که از طریق این نفس (من، شخصیت، روح) است که آدمی می تواند همه ی استعدادها و فعالیت های علمی و معرفتی را به دست می آورد و اگر این نفس شناخته نشود، نه ماهیت شناخت های علمی و معرفتی خود را درک خواهد کرد و نه ارزش ها و ضرر و نفع آن ها را ادراک خواهد نمود.

در منابع اسلامی، چه در قرآن مجید و چه در احادیث معتبر، لزوم خودشناسی مورد تأکید قرار گرفته است. در آیاتی از قرآن مجید لزوم شناخت خویشتن و خودسازی اینگونه آمده است:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا عَلَيْكُمْ أَنْفُسَكُمْ لَا يَضُرُّكُمْ مَنْ ضَلَّ إِذَا اهْتَدَيْتُمْ...»؛ «ای کسانی که ایمان آورده‌اید! مراقب خودتان باشید، وقتی که شما هدایت یافتید، بیراهه رفتن دیگران به شما زیان نمی‌رساند...» (مائده (۵)، آیه ۱۰۵)؛ (جعفری تبریزی، ۱۳۸۶، ص ۱۷۷ و ۱۷۸)

علامه طباطبایی (قدس سره) در بیان آیه ی مزبور می فرماید: «ترغیب خداوند مؤمنان را به ملازم بودن بر خویشتن که همان حفظ کردن راه هدایت است، می فهماند راهی که لازم است انسانها بپیمایند، راه خویشتن است که ایشان را به خداوند و سعادت حقیقی می رساند.»

و نیز می فرماید: «شناختن نفس بهترین شناخت هاست، زیرا اگرچه شناخت آیات

آفاقی و انفسی هر دو ما را به شناخت خداوند و اسماء و صفاتش راهنمایی می کنند و در نتیجه ما را به چنگ زدن به دین حق و اصلاح نفس و اِتّصاف به فضائل اخلاقی، هدایت می نماید، لکن شناخت نفس و قوای روحی و بدنی و حالات گوناگون آن و شناخت ملکه های فاضله و رذیله و سعادت و شقاوت آن، جدای از شناخت مرزها و دواهای آن نیست، و با این شناخت ها انسان بطور عادی مشغول اصلاح نفس و رسیدن به سعادت حقیقی می شود و این راه نزدیکتر است؛ زیرا این مقدمات در خود انسان موجود است.» (طباطبایی، ج ۶، ۱۳۶۴، ص ۱۶۵-۱۷۰)؛ (مرکز تحقیقات اسلامی سپاه، ۱۳۷۸، ص ۱۱-۱۴)

نیز در قرآن همچنان که آیاتی داریم مؤید این نظر که معرفت نفس، راهی برای معرفت خداست، آیاتی هم داریم که نسیان نفس و غفلت از شئون نفس را ملازم با فراموش کردن خدا شمرده است:

«...نَسُوا اللَّهَ فَنَسَاهُمْ أَنْفُسُهُمْ...»؛ «... خدا را فراموش کردند پس خدا هم خودشان را از یادشان برد...» (حشر (۵۹)، آیه ۱۹)

بدین گونه می توان دریافت که توجه به نفس با توجه به خدا نوعی قرابت یا ملازمت دارد؛ چنان که نسیان و فراموشی نفس با فراموش کردن خدا چنین ملازمتی دارد.

در سایر روایات وارده از ائمه معصومین (علیهم السلام) نیز به شناخت نفس سفارش شده و انسانیت را از غفلت از آن برحذر داشته اند:

حضرت علی (علیه السلام) در این باره می فرماید:
«أَفْضَلُ الْمَعْرِفَةِ، مَعْرِفَةُ الْإِنْسَانِ نَفْسَهُ»؛ «برترین شناخت ها شناخت انسان به نفس خویش می باشد.» (آمدی، ج ۷، ۱۳۶۰، ص ۳۸۷)

همچنین در نکوهش عدم شناخت نفس و اهمال نسبت به آن فرمودند:
«أَعْظَمُ الْجَهْلِ الْإِنْسَانِ أَمْرَ نَفْسِهِ»؛ «بزرگترین نادانیها نادانی انسان نسبت به امر خویش می باشد.» (آمدی، ج ۷، ۱۳۶۰، ص ۵۳)

بنابر این مطابق روایات مذکور، انسان آگاه از خویشتن غیر از انسان ناآگاه از خویشتن است. انسان ناآگاه از خویشتن، هرگز نمی تواند اختیار خویش را داشته باشد، بلکه آلتی است بی اختیار در امواج محیط و اجتماع و قدرت هم نوعانش. نیز تشخیص مصالح و مفاسد او در اختیار محیط قرار دارد. (جعفری تبریزی، ۱۳۸۶، ص ۲۷۳)

انسانی که به اهمیت شناخت خویشتن پی برد و طریق تحصیل کسب معرفت را پیمود، یعنی از تمام موانع و غرائز نفسانی عبور کرده و در وادی خداشناسی قدم نهاده است.

اینگونه است که آدمی درمی یابد خداشناسی، تنها از دو طریق حاصل می گردد: اول شناخت ذات و صفات جمال و جلال خداوند از راه تفکر و تعقل در آثار و افعال او این راه به

وسیله‌ی ترغیب مقدمات و نتیجه‌گیری عقلی بدست می‌آید. این مقدمات گاهی حسی است و گاهی عقلی. مقدمات حسی گاهی از پی بردن به نظمها و شگفتیهای جهان طبیعت به دست می‌آید و گاهی از پی بردن به شگفتیهای خصوصیات جسمانی و روحی انسان. این شناخت را در اصطلاح، «علم حصولی» می‌نامند. دوم: شناخت خداوند متعال بگونه‌ی مشاهده‌ی قلبی به اندازه‌ی ظرفیت وجودی خود، یعنی اگر انسان در راه بندگی حقیقی و خالصانه‌ی خداوند قدم بردارد و با نفس خویش مجاهده کند و او را در تمامی امور به خشنودی خداوند متوجه گرداند، کم کم پرده‌هایی که بین او و خدا وجود دارد، برداشته می‌شود و به اندازه‌ی ظرفیت وجودی خود، شناخت قلبی و حضوری به خداوند متعال پیدا می‌کند. به این شناخت «علم حضوری» گفته می‌شود.

۴- مراحل سیر و تطوّر انسان در آفرینش

آنچه واضح و مبهم است آن است که شناخت انسان به آسانی حاصل نمی‌گردد و نیاز به بررسی همه جانبه و موشکافانه در همه ابعاد و نواحی دارد. چه آن بعدی که او را به جسم و عالم ماده مرتبط می‌سازد و چه بعدی که او را از عالم طبیعت ممتاز ساخته و تا مرحله قرب الهی بالا می‌برد، زیرا طبق آنچه از قرآن کریم و سایر کتب و روایات اسلامی مشخص است، انسان موجودی پیچیده و گاه ناشناخته است که حتی فرشتگان الهی از درک شناخت و اهمیت آفرینش او عاجز مانده و به جهت خلقت او در مقابل پروردگار لب به اعتراض گشودند.

بنابراین، آدمی لازم است تا آنجا که می‌تواند به راه‌های شناخت خویش نفوذ کرده و از هیچ تلاشی در این مسیر دریغ نرورد؛ چرا که عدم شناخت خویش مساوی با محصور شدن در عالم طبیعت و ماده و دست نیابی به هدف اصلی خلقت است.

با توجه به نکات عرض شده و در ادامه مباحث قبل که به تعریف مختصری از انسان دست یافتیم و به اهمیت شناخت و جایگاه او در عالم هستی پرداختیم؛ لازم است به گونه‌ای مجزا ابعاد مَلَکی و ملکوتی انسان را مورد کنکاش قرار داده و مبدأ و مقصد هر کدام را از دیدگاه اسلام بررسی کنیم، زیرا همانگونه که در مباحث پیشین بیان داشتیم یکی از راه‌های شناخت پروردگار تفکر و تعقل پیرامون شگفتیهای خصوصیات جسمانی و روحی انسان است که پرداختن به هر یک ما را به هدف اصلی پژوهش پیش رو که آگاهی به طریق تصعید یا تضعیف حیات تکاملی انسان از طریق شناخت روح و جسم و تأثیر متقابل این دو بریکدیگر است؛ سوق می‌دهد.

موجودات عالم خلقت همگی یک جنبه دارند، بعضی از آن‌ها مانند فرشتگان و مجردات، تنها جنبه‌ی فراطبیعی دارند و برخی دیگر مانند موجودات عالم ماده، تنها

جنبه ی طبیعی بودن؛ اما خدا انسان را از دو جنبه ی طبیعی و فراطبیعی به وجود آورده است که جنبه ی طبیعی همان جسم مادی و خاکی انسان است و جنبه ی فراطبیعی به عالم روح و ملکوت باز می گردد که در ادامه به شرح و تفصیل هر یک مطابق با آیات قرآن و روایات وارده از ائمه معصومین (علیهم السلام) خواهیم پرداخت. (مرکز تحقیقات اسلامی سپاه، ۱۳۷۸، ص ۱۲).

۵- جسم و طبیعت مادی انسان

طبیعت انسان در آفرینش، نخست از خاک و گل آغاز شد. سپس به شکل حمأ مسنون و صلصال درآمد و سرانجام با پیکری مستوی و کاملاً پرداخته، پا به هستی گذاشته «...إِنِّي خَالِقٌ بَشَرًا مِّن طِينٍ»؛ «آن گاه که پروردگارت به فرشتگان گفت: من آفریننده ی بشری از گل خواهم بود.» (ص، آیه ۷۱)؛ «إِنِّي خَالِقٌ بَشَرًا مِّن صَلْصَالٍ مِّن حَمَإٍ مَّسْنُونٍ...»؛ «من آفریننده بشری از گل خشکیده، از لجن مانده ی بدبوی خواهم بود.»؛ «إِنِّي خَالِقٌ بَشَرًا مِّن صَلْصَالٍ مِّن حَمَإٍ مَّسْنُونٍ* فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَنَفَخْتُ فِيهِ مِن رُّوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ»؛ «پس وقتی آن را پرداختم و از روح خود در آن دمیدم برای او به سجده درافتید.» (حجر، آیه ۲۸ و ۲۹)

سیر وجودی در فرزندان آدم (علیه السلام) اگرچه از خاک آغاز می شود، لیکن در ادامه از آبی سرچشمه می گیرد که قرارگاه آن، میانه ی (صلب) و (ترائب) است: «خُلِقَ مِن مَّاءٍ دَافِقٍ* يَخْرُجُ مِن بَيْنِ الصُّلْبِ وَالتَّرَائِبِ»؛ «از آبی جهنده آفریده شده است* که از میان ستون پشت و استخوان های سینه بیرون می آید.» (طارق، آیه ۷۶)

پس خدای سبحان آفرینش انسان را از خاک آغاز کرد و سپس ادامه نسل او را از آب قرار داد. «...وَبَدَأَ خَلْقَ الْإِنْسَانِ مِن طِينٍ* ثُمَّ جَعَلَ نَسْلَهُ مِن سُلَالَةٍ مِّن مَّاءٍ مَّهِينٍ»؛ «... و آفرینش انسان را از گل آغاز کرد* سپس [تداوم] نسل او را از چکیده ی آبی حقیر مقرر کرد.» (سجده ۷ و ۸)

این نسل نیز از نطفه به علقه آمده و علقه به مضغه و مضغه به استخوان تبدیل شد و استخوان هم به پیراهنی از گوشت آراسته گردید. «ثُمَّ خَلَقْنَا النَّطْفَةَ عَلَقَةً فَخَلَقْنَا الْعَلَقَةَ مُضْغَةً فَخَلَقْنَا الْمُضْغَةَ عِظَامًا فَكَسَوْنَا الْعِظَامَ لَحْمًا ثُمَّ أَنْشَأْنَاهُ خَلْقًا آخَرَ فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ»؛ «آن گاه نطفه را لخته خونی کردیم، و لخته خون را به پاره گوشتی مبدل نمودیم پس آن را استخوان ها کردیم، آن گاه به استخوان ها گوشتی پوشاندیم، سپس آن را آفرینشی دیگر دادیم [و در آن روح دمیدیم]. پس پر خیر و پاینده است خدایی که بهترین آفرینندگان است.» (مؤمنون (۲۳)، آیه ۱۴)؛ (جوادی آملی، ۱۳۸۹، ص ۲۴ و ۲۵)

۶- روح و دلائل موجود بر مجرد آن

از دیرباز این مسأله مطرح بوده که آیا انسان غیر از بُعد مادی و عناصر فیزیکی و فعل و انفعالات فیزیکی و شیمیایی جنبه ی دیگری نیز دارد یا خیر؟ بعد از اثبات اینکه انسان حقیقت دیگری غیر از این بدن دارد، باید دید که آن نیز مادی بوده و حالات مادی را دارد؟ یا امری است که از خواص ماده و آثار جسم میراست؟ و اینکه چه مستنداتی را می توان بر مجرد وی مطرح ساخت؟ (مرکز تحقیقات اسلامی سپاه، ۱۳۷۸، ص ۲۵)

در قرآن کریم کیفیت آفرینش انسان به گونه ای گسترده تشریح شده است. پس از آفرینش طبیعت انسان از گل و خاک، سخن از آفرینشی دیگر است که گاهی از آن به (کن فیکون) تعبیر شده است: «... خَلَقَهُ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ قَالَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ»؛ «... که او را از خاک آفرید سپس به او گفت: باش، پس وجود یافت.» (آل عمران (۳)، آیه ۵۹)

قرآن کریم درباره ی دمیدن روح و جانی که در کالبد انسان سبب شرافت وجودی اوست می فرماید: «فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ»؛ «پس وقتی آن را پرداختم و از روح خود در آن دمیدم برای او به سجده درافتید.» (حجر، آیه ۲۹)

در حقیقت انشای خلقی در آیه ی «ثُمَّ أَنشَأْنَاهُ خَلْقًا آخَرَ فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ» (المؤمنون (۲۳)، آیه ۱۴) نیز به همین نفخ روح الهی در انسان اشاره دارد، چنانکه خدای سبحان به دلیل انشای آن به خود تبریک می گوید: «فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ» (المؤمنون (۲۳)، آیه ۱۴)

این روح الهی منشأ حیاتی است که فصل الفصول حقیقت انسان و تمایز او از سایر موجودات است. در حقیقت شناخت همین روح الهی ما را به شناخت خدا می رساند. و ما را به نهایت حیات تکاملی سوق می دهد.

آیات مربوط به روح دوگونه اند:

یک. دسته نخست، آیاتی که نشان می دهد روح پیش تر بوده و سپس به بدن تعلق گرفته است. نظیر آیات نحوه پیدایش آدم ابوالبشر (علیه السلام): «إِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي خَالِقٌ بَشَرًا مِّن طِينٍ * فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ»؛ «آن گاه که پروردگارت به فرشتگان گفت: من آفریننده ی بشری از گل خواهم بود * پس چون او را [کاملاً] نظام بخشیدم و از روح خویش در وی دمیدم برای او به سجده افتید.» (ص (۳۸)، آیه ۷۱ و ۷۲)

بر اساس ظاهر این آیه، روح قبلاً وجود داشته و پس از رسیدن به نصاب خاص، به آن تعلق گرفته است. در واقع افاضه ی اشرافی یافته است که روایاتی نیز مؤید این آیات است.

دو. آیاتی که نشان می دهد، روح از همین نشئه ی طبیعت و بدن برمی خیزد؛

یعنی موجود مادی، ادوار و اطواری را پشت سر می گذارد و به مرحله ی روح می رسد. این دسته آیات، (جسمانیة الحدوث و روحانیة البقاء) بودن روح را تأیید می کند، یعنی در ابتدا جسمانیت، سپس اضافه و باقی ماندن در آن مانند همان آیه ای که می فرماید: «ما بشر نخستین را از گل خلق کردیم و نسل او را از آب آفریدیم؛ آنگاه نطفه را علقه و علقه را مضغه و مضغه را استخوان کرده، لباس از گوشت به پیکر این استخوان پوشاندیم و او را به آفرینش دیگر پدید آوردیم.»؛ «...فَكَسَوْنَا الْعِظَامَ لَحْمًا ثُمَّ أَنْشَأْنَاهُ خَلْقًا آخَرَ فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ»؛ «آن گاه به استخوان ها گوشتی پوشاندیم، سپس آن را آفرینشی دیگر دادیم او در آن روح دمیدیم. پس پر خیر و پاینده است خدایی که بهترین آفرینندگان است.» (المؤمنون (۲۳)، ۱۴)

یعنی همان موجود را به چیز دیگری تبدیل کردیم. عبارت «ثُمَّ أَنْشَأْنَاهُ خَلْقًا آخَرَ» نشان می دهد که خلق آخر، از سنخ مراحل گذشته یعنی تحولات مادی و تطورات ماده نیست؛ به دیگر سخن، اگر باز هم امری مادی، تشریح و تبیین پذیر و در دسترس علوم تجربی خلق می شد، دیگر چنین نمی فرمود: «ثُمَّ أَنْشَأْنَاهُ خَلْقًا آخَرَ»

جمله «فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ» از عبارات پرمحتوای قرآن کریم است. انسان «أَحْسَنُ الْمَخْلُوقِينَ» است؛ از این رو ذات مقدس خدا هم «أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ» می شود و خدای سبحان، پس از آفرینش این مجموعه خدا را أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ می خواند.

توضیح آنکه مراحل تطوّر بدن انسان را حیوانات دیگر نیز دارند؛ یعنی مراحل تبدیل نطفه به علقه، مضغه، استخوان و در نهایت جنینی را حیوانات دیگر هم دارند؛ ولی خداوند درباره آنها از این عبارت «فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ» استفاده نکرده است. همچنین اگر سخن از روح تنهاست، فرشتگان نیز روحی در کمال عظمت و طهارت اند؛ ولی پس از خلقت آنها چنین نفرموده است.

پس این أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ بودن خدا که مستلزم أَحْسَنُ الْمَخْلُوقِينَ بودن کار خداست، نه به بدن انسان مربوط است و نه به جان او؛ یعنی نه بدن به تنهایی مهم است؛ نه جان، بلکه به این دلیل است که موجودی مجرد (روح)، بی تجافی تنزل می کند و با موجودی مادی (جسم) هماهنگ می شود و هر دو، معجونی به نام (انسان) را پدید می آورند که از آن به (کون جامع) یاد می گردد. مهم این است که انسان با داشتن همه - ی سرمایه های خود و فرزاندگی که از (روح) نشئت گرفته است و نیز داشتن موانع و رهنمودهائی که از نشئه «تراب»، «طین»، «حمأ مسنون»، «طین لازب» و «صلصال کافخار» با خود آورده است، بتواند از همه موانع و عقبه های کثود بگذرد و معلم فرشته ها شود. البته انسان هائی که با داشتن همه این سرمایه های گرانقدر، در زمین خلود دارند، مصداق «...أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ...»؛ «آنها چون چهارپایانند بلکه

گمراه‌ترند.» (اعراف (۷)، آیه ۱۷۹) هستند و خدا برای آفرینش آنان خود را به أحسن الخالقین نمی ستاید همچنین درباره ی آفرینش کسانی که قلبی چون سنگ یا سخت تر دارند؛ «كَالْحِجَارَةِ أَوْ أَشَدَّ قَسْوَةً...»؛ «به سختی سنگ‌ها یا سخت‌تر از آن...» (بقره (۲)، آیه ۷۴) نمی فرماید: «فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ» بلکه تنها مصادیق «إِنَّ فِي ذَلِكَ لَذِكْرَى لِمَنْ كَانَ لَهُ قَلْبٌ أَوْ أَلْقَى السَّمْعَ وَهُوَ شَهِيدٌ»؛ «قطعا در این [عقوبت‌ها] برای آن کس که صاحب دل است یا با حضور قلب گوش فرا می‌دهد عبرتی است.» (ق (۵۰)، آیه ۳۷) از این مزیت برخوردارند. (جوادی آملی، ۱۳۸۹، ص ۲۴-۳۳)

به طور کلی آنچه که می‌توان در مورد مراحل تکامل انسان و نحوه ی سیر و تحول آن از یک موجود مادی و طبیعی به یک موجود فراطبیعی و ملکوتی بیان داشت را قرآن کریم به عنوان (صیروت) معرفی کرده است. تفاوت صیروت با سیر این است که سیر به معنای حرکت است که در همه اجرام زمین و آسمانی وجود دارد. اما صیروت، یعنی تحول و شدن و از نوعی به نوع دیگر، و از منزلتی به منزلت دیگر و از مرحله ای به مرحله ی دیگر تکامل یافتن.

انسان‌ها نیز که بی‌استثنا در حال سیر و حرکت اند، صیروت، تحول و شدن را پیش رو دارند که نهایت آن، لقای حق تبارک و تعالی است؛ زیرا هر یک چهره ای دارند که رهبری آن به دست خداست. «وَلِكُلِّ وُجْهَةٌ هُوَ مُوَلِّيٰهَا...»؛ «و برای هر قومی جهت و قبله‌ای است که رو به سوی آن می‌کند.» (بقره (۲)، آیه ۱۴۸)

نکته دیگری که در این باب لازم است یادآوری کنیم آن است که، انسان در هر مرتبه از وجود، حکم همان مرتبه را داراست، در مرتبه ی نطفه، حکم مادیت را دارد و هنگامی که به مرحله ی نباتی رسید، باز هم جسمانیتهش محفوظ است؛ اگر چه بعضی در این مرتبه، مجرد ضعیفی را قائلند و چون پا به مرحله ی حیوانیت گذاشت، مرتبه ی ضعیفی از تجرد برایش حاصل می‌شود و با صیروت جوهری، سرانجام به مرتبه ی ادراک کلیات و بقای روحانی بار می‌یابد و این همان صورت جدیدی است که بر روی صورت - های پیشین افاضه می‌شود و به اصلاح، لبس بعد لبس است نه لبس بعد از خلع؛ یعنی پوشیدن بعد از پوشیدن، نه پوشیدن بعد از بیرون آمدن. (جوادی آملی، ۱۳۸۹، ص ۶۹-۷۳)

بعد از اینکه از طریق آیات الهی دانستیم انسان تنها موجودی طبیعی و مادی نیست همانند سایر موجودات عالم طبیعت که وجودش وابسته به همین جسم خاکی باشد و قدرت سیر و تحول او نیز متفاوت با سایر مخلوقات بوده و می‌تواند تا انتهای کمال انسانی و اتصال به قرب الهی و جاودانگی حقیقی پیش می‌رود و این امر مهم تنها از طریق جنبه ی فراطبیعی و ملکوتی انسان که همان روح است حاصل می‌شود، بحث دیگری مطرح می‌شود و سؤالات دیگری به میان می‌آید که به برخی از آنها در

ابتدای بحث اشاره نمودیم و خلاصه می شد در اینکه چه دلائلی بر تجرّد و غیر مادی بودن روح می توان اقامه نمود.

فیلسوفان الهی و جمعی از متکلمان به تجرّد روح و نفس معتقدند که حق با ایشان بوده و دلائلی چند از قرآن و عقل به آن دلالت می کند.

هنگام تصور، تصویری بزرگ در ذهن، این تصویر بزرگ در سلولهای مغز جای می گیرد که لازمه آن انطباق بزرگ بر کوچک است، یعنی صورت ادراکی در عین حال که بزرگ است در جان کوچک جای می گیرد و این امر محال است. بنابراین باید بگوییم: صورت ادراکی که خصوصیت ماده را ندارد و امری مجرد است، به وسیله ی روح مجرد درک شده است.

از آنجا که صورتهای ادراکی را با جای گرفتن در سلولهای مغز درک می کنیم، با توجه به اینکه سلولهای مغز، مادی و محکوم ویژگی های عمومی ماده می باشند که از آن جمله (تغییرپذیری) است، ادراکات نیز نمی توانند ثابت باشند و شخصی که خاطرات پنجاه سال قبل خود را به یاد می آورد، چگونه می توتند بگویند، این همان چیزی است که قبل از این درک کرده ام؟! و حال آنکه در ظرف این مدت اعصاب و مغز او با همه محتویات مادی خود چندین بار تا آخرین جزء مادی و سلولهای آن تغییر و تبدیل یافته است. (طباطبایی، ۱۳۶۲، ص ۲۳۹)؛ (مرکز تحقیقات اسلامی سپاه، ۱۳۷۸، ص ۳۳ و ۳۴) راه دیگر برای اثبات وجود روح، تجربه درونی یا شهودی است. البته این «شهود» در همه قوی نیست، اما با تلاش و جدّیت می توان این «شهود» را قوی کرد و خود را به مرحله آگاهی رساند. ولی آگاهی کامل به روح فقط از طریق سیر و سلوک عرفانی ممکن است که سبب ایجاد معرفت به مراتب عالی توحید می گردد، زیرا «مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ» (مجلسی، ج ۲، ۱۳۹۱، ص ۳۲) (خودشناسی مقدمه خدانشناسی است). شهود حقیقت نفس موجب شهود خداوند است. (مصباح یزدی، ۱۳۹۱، ص ۴۶)

در ادامه به چند نمونه ی روشن از آیاتی که به آن برای تجرّد نفس و روح استدلال شده، نیز اشاره می - کنیم:

الف- آیات (توقّی) که به بیان یک نمونه از آنها بسنده می کنیم:

«قَالُوا إِذَا ضَلَلْنَا فِي الْأَرْضِ أَإِنَّا لَفِي خَلْقٍ جَدِيدٍ بَلْ هُمْ بِلِقَاءِ رَبِّهِمْ كَافِرُونَ»؛ «و گفتند: آیا وقتی [مردیم و] در زمین ناپدید شدیم، در آفرینش تازه ای خواهیم شد؟ بلکه آنها به لقای پروردگارشان کافرند.» (سجده (۳۲)، آیه ۱۰)

که منکران معاد یا کسانی که قرآن کلام آنها را نقل می کند معتقد بودند که انسان معین بدن مادی است و بعد از مرگ بدنش گم شده و از بین رفته و قابل بازگشت نیست. خداوند متعال در جواب این شبهه می فرماید: شما هرگز گم نمی شوید، زیرا شما بدن مادی نیستید، بدن مادی قابلیت انقسام و تجزیه و تفرقه دارد، ولی شما را

(روح شما را) ملائکه در امر مرگ شما، گرفته و نگه می دارند و چون روح قابل تجزیه و تفرقه نیست، از بین نخواهد رفت و گم نخواهد شد و سپس شما به سوی پروردگارتان باز می گردید. (مصباح، ۱۳۶۸، ص ۴۵۰ و ۴۵۱)

ب) آیه ای که روح را از عالم امر معرفی کرده است: «وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي وَمَا أُوتِيتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا»؛ «و از تو در باره ی روح می پرسند، بگو: روح از [عالم بالا و] فرمان خدای من است و شما از علم جز اندکی داده نشده اید.» (اسراء (۱۷)، آیه ۸۵)

یعنی روح موجودی است از عالم دیگر غیر از ماده و خلق مادی و از سنخ موجودات مادی نیست تا زمان بردار بوده و متوقف بر ماده و مادیات باشد. (طباطبایی، ج ۱۳، ص ۱۹۷)؛ (مرکز تحقیقات اسلامی سپاه، ص ۳۴-۳۶)

۷- منزلت انسان، محصول روح یا جسم

بعد از اثبات اینکه انسان دارای دو جنبه حیوانی و معنوی بوده و روح امری مجرد است، این سؤال مطرح می شود که انسانیت انسان به کدامیک می باشد؟ یعنی اعمال و صفات انسان به کدامیک نسبت واقعی دارد. آیا اصالت انسان به جسم و بدن اوست، یا به روح اوست، یا هر دو بعد او با هم، شخصیت انسان را تشکیل می دهند و به او اصالت می بخشد؟

هرچند این بحث از جنبه جامعه شناسان می باشد، لیکن از نظر دینی، روانشناسی و فلسفی هم می - توان به آن نگریست. در طول تاریخ و میان اقوام مختلف دو پاسخ به این پرسش داده شده است. هر یک از این دو نظر دارای لوازم و پیامدهایی است که به طور قطع از یکدیگر تفکیک ناپذیر است.

لازمه نظر اول از زیربنابودن جنبه حیوانی؛ عدم تمایز اساسی بین انسان و حیوان و اصالت دادن به گرایش های انسانی است، از طرفی دیگر واقع گرائی انسان درباره ی جهان نفی می شود، زیرا طبق این بینش، هیچ دید و نگرشی نمی تواند بی طرفانه باشد و هر دیدی یک گرایش خاص مادی را منعکس می - کند.

بر اساس نگرش دوم (اصالت معنویت)، سیر تکامل انسان از حیوانیت آغاز و به سوی انسانیت کمال می یابد و پرورش روحی زیربنا بوده و گرایش های انسانی نفی نمی شود؛ هر کس می تواند بطور کامل بر جنبه ی حیوانی خود چیره شود و ایمان و اعتقاد دینی پیدا کند و توسط انبیاء از جانب خداوند پرورش می یابد. در این نگرش، انسان دارای تکلیف، مسئولیت، تکامل، استقلال و اختیار می باشد و نسبت به هر پدیده ای، در مسیر هدفدار خویش، نمی تواند بی تفاوت باشد. (در این بخش از کتاب انسان

و ایمان شهید مطهری استفاده شده است). او مانند حیوانی نیست که گرسنگی، درد و رنج دیگران او را نیازارد یا نسبت به سرنوشت خود و دیگران بی تفاوت باشد، بلکه در راه اهداف معنوی، تلاش، جوشش، حرکت و یا حداقل احساس تأسف و درد دارد. (مرکز تحقیقات اسلامی سپاه، ۱۳۷۸، ص ۶۹-۷۱)

در ادامه با ذکر پاره ای از دلایل عقلی و نقلی در خواهیم یافت که اصالت انسان به روح اوست نه به جسم و طبیعت مادی. و آنچه که انسان را به مقامات رفیع و منیع و شایسته ی هدف آفرینش او خواهد رساند در رابطه با روح است نه جسم. اما این نکته را نیز نباید از خاطر برد که جسم نیز در راستای هدف خلقت و تکامل نقش بسیار مهمی را ایفا می کند و نمی توان بدون در نظر گرفتن و شناخت آن طریق تکامل را پیمود. که در ادامه انشاءالله به اهمیت نقش هر یک از ابعاد مادی و معنوی و تأثیرات آنها بر یکدیگر بیشتر خواهیم پرداخت.

۷-۱- دلیل عقلی بر اصالت روح

عالم خواب می تواند تأیید خوبی بر اصالت روح باشد. در آن هنگام، تعلق روح به بدن بطور کلی قطع نمی شود، از این رو بدن با تعلق ضعیف روح به آن از فعالیت ضعیفی برخوردار است، اما خود نفس در عالم خواب با قدرتی که دارد و تا حدودی از ماده به درآمده و از محدودیت ماده خود را رهانده است کارهایی انجام می دهد که در عالم بیداری هرگز بر او ممکن نیست، اطلاعاتی که می تواند در خواب از گذشته و آینده کسب کند، گاه چنان حیرت انگیز است که راه هرگونه انکار نسبت به اصالت روح را سد می کند. (مکارم شیرازی، ۱۳۶۲، ص ۳۸۲ و ۳۸۳)؛ (صدر الدین (ملاصدرا)، ج ۹، ۱۹۸۱ ه.ق، ص ۱۸۶)؛ (مرکز تحقیقات اسلامی سپاه، ۱۳۷۸، ص ۳۹ و ۴۰)

۷-۲- دلایل نقلی بر اصالت روح

از آیات و روایات بسیاری به صراحت یا اشاره می توان این حقیقت را دریافت که شخصیت و حقیقت انسان به بعد روحانی و نفسانی اوست، نه جنبه ی جسمانی و بدن او، که برای نمونه به چند نمونه از آنها اشاره می کنیم:

«وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَسُوا اللَّهَ فَأَنْسَاهُمْ أَنْفُسَهُمْ أُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ»؛ «و مانند کسانی نباشید که خدا را فراموش کردند، پس خدا هم خودشان را از یادشان برد. آنان همان فاسقانند.» (حشر (۵۹)، آیه ۱۹)

ما می دانیم که کافران تمام همت خود را در بعد مادی و لذت های مربوط به بدن به کار می بردند، پس آنچه از آن غافل بودند، جنبه ی معنوی و روحی بوده است. در این آیه نیز حقیقت انسان به جنبه روحی او معرفی شده است. (مرکز تحقیقات

اسلامی سپاه، ۱۳۷۸، ص ۴۰)

آیاتی که بر زنده بودن شهیدان دلالت دارند، نیز از جمله ی این آیات اند:
«وَلَا تَقُولُوا لِمَنْ يُقْتَلُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتٌ بَلْ أَحْيَاءٌ وَلَكِنَّ لَّا تَشْعُرُونَ.» «و به کشتگان راه خدا مرده نگوئید، بلکه زنده‌اند ولی شما درک نمی‌کنید.» (بقره (۲)، ۱۵۴)
روشن است که زندگی پس از مرگ برای شهیدان زندگی ویژه و بسیار مطلوبی است و تعبیر قرآن که می‌فرماید: «تزد پروردگارشان روزی می‌برند» به این نکته اشاره دارد. (مصباح یزدی، ۱۳۸۸، ص ۱۸۵)

و تعداد دیگری از آیات الهی که شرح آنان در این مجال نمی‌گنجد.

روایات وارده از معصومین (علیهم السلام) نیز مؤید مطلب فوق است من جمله: روایتی از امام صادق (علیه السلام) نقل شده که امیرمؤمنان (علیه السلام) فرمودند: «أصل الانسان لُتْبُهُ و عَقْلُهُ دِينُهُ»؛ «اصالت انسان به خرد اوست و عقل او دینش است.» (مجلسی، ج ۸، ۱۴۰۳ ه.ق، ص ۸۲)
بنابر این انسان تنها یک حقیقت دارد و این حقیقت یگانه، دارای یک اصل و یک فرع است. اصل او روح الهی و فرع او که همواره پیرو آن اصل است، بدن اوست. پس محور تعلیم و تعلم جان آدمی است، نه بدن و نه مجموع جان و بدن. روح، نه مذکر است و نه مؤنث؛ بنابراین جان است که به اسمای الهی عالم است؛ نه تن. در نتیجه، جان آدمی معلم فرشته هاست، نه تن او. نیز مسجود ملائکه جان انسان است، نه جسم او و نه مجموع جسم و جان وی. خضوع فرشتگان در برابر جان آدمی است. (جوادی آملی، ۱۳۸۹، ص ۱۴۱)

۸- اهمیت بعد مادی و روحی حیات انسان و نحوه تعامل آنها با یکدیگر

همانگونه که اشاره نمودیم اصالت و ارزش وجود انسان یا به عبارتی انسانیت انسان بر می‌گردد به جنبه ی روحی او. لیکن نمی‌توان از جنبه ی دیگر آن که طبیعت و جسم خاکی است غافل شد و جایگاه و اهمیت آن را نادیده گرفت، زیرا آدمی از رهگذر همین طریق است که سلوک الهی را می‌پیماید و به حقیقت خویش دست می‌یابد. بنابراین در ادامه ضروری می‌دانیم اهمیت هریک از این ابعاد و ضعف‌ها و نقاط قوت آن‌ها بر یکدیگر را بطور جداگانه مورد بررسی قرار دهیم. در واقع با پرداختن به این قسمت به بخش عظیمی از هدف پژوهش پیش رو دست خواهیم یافت.

۸-۱- بعد مادی حیات

اهمیت بعد مادی حیات از دیدگاه اسلام، از دو جهت در نظر گرفته می‌شود:

الف: واقعیت ابعاد مادی حیات که در مجرای قوانین خاص خود قرار گرفته و انسان

زنده، از کم‌ترین اخلال در آن ابعاد، احساس رنج و شکنجه می‌نماید. به عبارت دیگر: اهمیت این بعد در خود آن نهفته و در هر لحظه ای جویای تأمین و تضمین خود می‌باشد. از این رو، اسلام به شناخت و بررسی این بعد- فی نفسه- دستور اکید صادر نموده و تفکر و سازندگی این بعد را به تنهائی عبادت تلقی می‌کند.

بنابراین، بررسی‌های علمی برای تحصیل معرفت درباره‌ی این بعد، از دیدگاه اسلام ضروری است و هرگونه مسامحه در این تلاش و کوشش صحیح نیست، مگر بررسی‌هایی که بعدِ روحی حیاتِ انسان‌ها مضرّ باشد، مانند بررسی‌های علمی برای به دست آوردن طرق ناهشیاری به وسیله‌ی تنظیم مواد مخدر و مست‌کننده.

آیات قرآنی فراوانی وجود دارد که سیر و تحقیق در خلقت انسان را از ابتدای نشو و نمو و عبور از مراحل جنینی و چگونگی رشد جسمانی او، مورد توصیه قرار می‌دهد.

ب: اهمیت بعد مادی حیات از این رواست که آن میدانِ فعلیتِ بعدِ روحی انسان است و با هر خللی که به بعد مادی حیات وارد شود، به همان اندازه، بعد روحی حیات مختل می‌گردد. بحث و بررسی‌های مفصل و مشروح درباره‌ی توضیح رابطه‌ی بعد مادی و بعد روحی حیات فیزیکی از کارهای ضروری است که بدون آن، احتمال مختل ساختن قانون اساسی هر دو بعد، بسیار قوی است. به همین جهت بوده که دانشمندان اسلامی با نظر به منابع اسلامی، ارتباط بعد روحی حیات را که در بعد مادی حیات به فعلیت رسیده و رشد پیدا می‌کند، با بیانات گوناگون با همان بعد مادی مطرح می‌سازند، مانند: سوار و مرکب، محصول عالی و زمینه‌ی به وجود آمدن نوعی محصول، پرنده و قفس و ...

از طرف دیگر، اسلام با توجه به تأثیر و تأثیری که این دو بعد در یکدیگر دارند، دستورات صریحی برای شناخت و بهداشت هر دو بعد صادر می‌نماید. از نظر به جهت دوم از اهمیت بعد مادی که جنبه‌ی وسیله‌ای برای رشد و کمالِ بعدِ روحی حیات دارد، توصیه‌ی شدید صادر می‌شود تا مردم، تن‌پروری و شهوت‌پرستی و رفاه‌طلبی و خودکامگی و قدرت‌پرستی را کنار گذاشته و با بعدِ مادی حیات، معامله‌ی وسیله‌ای برای بعد روحی آن بنمایند. (جعفری تبریزی، ۱۳۷۷، ص ۱۲۶ و ۱۲۷)

۸-۲- بعد روحی و تأثیر آن بر جسم در تصعید یا تضعیف حیات تکاملی انسان

آنچه در این بخش بدان پرداخته می‌شود، در واقع پاسخ اصلی به هدف پژوهش پیش رو است که از ابتدای بحث درصدد دستیابی به آن بودیم، یعنی همان چیزی که حقیقت انسان به آن برمی‌گردد و او را بر سایر مخلوقات برتری می‌بخشد که همان روح الهی اوست از چه طریق آدمی را به سرچشمه کمال بی-نهایت و قرب الی الله متصل کرده و بر مبنای چه اصل و قاعده‌ای از راهی غیر آن نمی‌توان طریق تصعید کمال را پیمود و مدعی بود تا این بعد در

آدمی به فعلیت و شکوفایی نرسد، او نخواهد توانست قدم از مرحله ی حیوانیت و مادیت فراتر نهد؟. سؤال دیگر اینکه اگر روح، مجرد است چه معنا دارد که تغییر و تکامل پیدا کند؟ مگر تغییر و تکامل مخصوص مادیات نیست؟. به عبارتی روح مجرد چه رابطه ای با بدن مادی دارد و چگونه تغییر و تکامل پیدا می کند؟

این بعد در بنی نوع انسانی از اهمیت بالائی برخوردار است. از دیدگاه اسلام نیز بعد روحی هراندازه در اداره ی حیات انسانی مؤثرتر باشد، حیات به رشد و کمال خود بیش تر موفق می شود. مسلم است که تمایز انسان از دیگر جانداران، در همین بعد نهفته است. برخلاف حیات طبیعی محض یا بعد مادی حیات، بعد روحی احتیاج شدیدی به تعلیم و تربیت و اراده ی به فعلیت رساندن دارد. در این بعد، اراده داشتن بعد روحی و برخوردار شدن از آن، بدون اراده ی جدی امکان پذیر نیست و تنها این اراده است که انسان را متولد می سازد. یعنی از زمان بروز این اراده است که آدمی به عنوان «انسان» شروع به زندگی می کند، ولی پیش از بروز آن، همان حیوانی است که دارای استعدادهای متنوع بوده است. اگر بر فرض محال، دانش همه ی هستی و قدرت دگرگون ساختن آن در اختیار کسی گذاشته شود نخواهد توانست برای خویشتن و برای دیگران، کوچکترین گامی در بالاتر از قلمرو خود محوری بردارد. بنابر این بدون اراده ی مزبور، هیچ گامی مستند به خود او نخواهد بود. قرآن مجید بعد حیات را «حیات طیبه» خوانده است.

«مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِّنْ ذَكَرٍ أَوْ أَنشَىٰ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهٗ حَيَاةً طَيِّبَةً...»؛ «هر کس از مرد یا زن کار شایسته کند- در حالی که مؤمن باشد- قطعاً او را با زندگی پاکیزه‌ای حیات حقیقی می‌بخشیم.» (نحل (۱۶)، آیه ۹۷)

این بعد از حیات، آن حیات حقیقی است که همه مریبان الهی آن را به مردم تعلیم داده و آنان را برای برخورداری از چنین حیاتی، تربیت و تزکیه می نمایند:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ لِمَا يُحْيِيكُمْ...»؛ «ای مؤمنان! ندای خدا و پیامبر را آن‌گاه که شما را به پیامی حیاتبخش می‌خواند، اجابت کنید...» (انفال (۱۶)، آیه ۲۴)

این بعد از حیات است که بر مبنای اصل ثابت و قانون پایدار، در زندگی دنیوی به جریان افتاده و نتیجه - ی مثبت خود را در ابدیت نشان می دهد:

«يُثَبِّتُ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا بِالْقَوْلِ الثَّابِتِ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَفِي الْآخِرَةِ...»؛ «خداوند کسانی را که ایمان آورده‌اند، در زندگی دنیا و در آخرت با سخن و اعتقاد استوار ثابت می‌گرداند...» (ابراهیم (۱۴)، آیه ۲۷)؛ (جعفری، ۱۳۸۶، ص ۱۲۶-۱۲۸)

پاسخ سؤالات دیگر را در مورد نحوه ی تعامل روح با بدن، بنابر نتایج حاصله از بررسی

اهمیت هر یک از ابعاد مادی و معنوی و نحوه تعامل و تأثیر آنها بر یکدیگر اینگونه می توان داد که: روح با تعلقش به بدن و با به کار بردن قوای مادی آن و از راه محسوساتی که به وسیله حواس پنجگانه بینایی، شنوایی، بویایی، چشائی، و لامسه، ادراک و احساس می کند، به مجهولاتی پی می برد که قبل از آن به آنها آگاه نبود. این معنی با قطع ارتباط با جهان خارج و جدایی روح از بدن (بعد از مرگ) بخوبی روشن می شود. از روایات پیرامون معاد استفاده می شود که بعد از جدائی روح از بدن، دیگر استکمالی برای انسان نخواهد بود، مگر برای افرادی که در دنیا تخم بعضی از اعمال نیک را نشانده باشند و در عالم برزخ از آن بهره مند شوند.

در عین حال که روح با رابطه اش به بدن به کمال و رشد می رسد، بدن را نیز تدبیر کرده و او را در امور تربیت و رشد قرار می دهد. به عبارت دیگر روح نه داخل بدن است و نه خارج آن، زیرا زمان و مکان برای موجود مجرد معنی ندارد، بلکه رابطه اش رابطه تعلقی است که احاطه به بدن دارد، یعنی در هر عضوی در عین حال که آن عضو است، روح نیز موجود است، اما وجود روح محدود به آن عضو نیست و روح در عین اینکه بالاست، پایین نیز می باشد. همچنانکه امام صادق (علیه السلام) فرمودند: «إِنَّ الْأَرْوَاحَ لَا تُمَازِجُ الْبَدَنَ وَلَا تُؤَاكِلُهُ وَاتَّمَا هِيَ كَلِّلٌ لِلْبَدَنِ مُحِيطَةٌ بِهِ»؛ «همانا روح ها با بدن آمیخته و مخروج بوده و متکی بر آن نیستند، بلکه بر بدن تسلط و احاطه دارند.» (مجلسی، ج ۶۱، ص ۴۰) (مرکز تحقیقات اسلامی سپاه، ۱۳۷۸، ص ۴۲ و ۴۳)

و در پاسخ به این سؤال که رسیدن به مقام قرب با کمال روح چه ارتباطی دارد، می توان اینگونه بیان داشت که: روح موجودی مجرد، در عین علم است، هر چه روح کاملتر شود، علم او هم کاملتر می شود. (مصباح یزدی، ۱۳۹۱، ص ۱۶۹)

تکامل روحی رسیدن به مرحله یافتن است، نه تنها دانستن. نه فقط می داند، بلکه حضوراً و شهوداً ربطی بودن خود را می یابد. به هر حال، اسم چنین مرتبه ای را چه می توان گذاشت؟ شاید برای این مقام، نامی بهتر از «قرب الی الله» یا «عندالله» یافت نشود.

انسانی که به این مقام والا راه یافته است، چون از خود چیزی ندارد که نشان دهد، به میزان ظرفیت وجودی که دارد صفات جمالیه الهی در او ظهور پیدا می کند. بنابراین، هر قدر کاملتر شود، فقیرتر و ناچیزتر خواهد شد، ولی قدرت و آگاهی او بیشتر می شود و این از عجائب خلقت است که آدمی هر چه کاملتر شود فقیرتر می شود. یعنی خود آگاهی او به فقرش بیشتر می شود، عین الفقر بودن خود را بهتر درک می کند. آخرین مرحله کمال او این است که بیابد هیچ است. به تعبیر دیگر خود را نمی بیند و این خود معمائی است که حل آن انسان نیست، کاملتر و در عین حال فقیرتر! (مصباح یزدی، ۱۳۹۱، ص ۱۷۱)

اکنون این پرسش مطرح می شود که چگونه برخی با پشت سر نهادن این مراحل به این مقام منیع بار می - یابند، یا عده ای در همان مراحل اولیه می مانند؟ در پاسخ باید گفت: در هر مرحله، گروهی از پای افتاده، زمین گیر می شوند. آنکه تنها در پی خوب خوردن، رشد کردن جسمی و زیبا پوشیدن است و با احساس، عاطفه و مسئولیت، سروکاری ندارد، در مرحله ی نباتی جامانده و در واقع تنها گیاه خوبی است؛ زیرا یک درخت خوب و سالم نیز دارای جذب خوب، رشد خوب و پوشش زیباست و سهمی از عاطفه و مسئولیت ندارد.

اگر از این مرحل به سلامت عبور کرد و پُست، مقام، عاطفه، احساس، وفاداری، مسئولیت و امانت برای او مطرح شد، به مرتبه ی حیوانی پای نهاده است؛ چون این امور در حیات حیوانی کاملاً مشهود است. زندگی زنبور عسل، مورچه و موربان، مسئولیت پذیری و نظم زیبای زندگی را در حیات دسته جمعی به خوبی نشان می - دهد. اگر کسی این اندازه احساس مسئولیت و امانتداری را نداشته باشد، به یقین از حیوان پست تر است: «أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ...» «آنها چون چهارپایانند بلکه گمراه ترند...» (اعراف (۷)، آیه ۱۷۹)

اگر تا این اندازه مسئول و امین باشد، حیوانی خوب و تربیت شده است، زیرا بسیاری هستند که به خدا و قیامت اعتقادی ندارد؛ اما امین و مسئولیت پذیرند. اگر کسی این مرحله را پشت سر نهاد و از لذت حیوانی گذشت، به مقام انسانی وارد می شود. ویژگی برجسته ی او در این مقام کرامت است: «وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ وَحَمَلْنَاهُمْ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ وَرَزَقْنَاهُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَفَضَّلْنَاهُمْ عَلَى كَثِيرٍ مِّمَّنْ خَلَقْنَا تَفْضِيلاً»؛ «و به راستی ما فرزندان آدم را گرامی داشتیم و آنها را در خشکی و دریا سیر دادیم و از نعمت های پاکیزه روزی بخشیدیم و آنها را بر بسیاری از مخلوقات خود برتری دادیم، برتری کامل.» (اسراء (۱۷)، آیه ۷۰)؛ (جوادی آملی، ۱۳۸۶، ص ۱۳۷ و ۱۳۸)

در صورتی که بعد روحی حیات به فعلیت برسد، همه معرفت ها و شناخت های مخلوط با تاریکی ها و محدود از راه حواس و دیگر ابزار شناخت، با ارزیابی صحیح در حیات انسانی استخدام شده و کارمنطقی خود را انجام می دهند، زیرا بعد روحی حیات، بر همه معلومات و معارف ما یک روشنائی عام می اندازد که از فریب کاری آنها جلوگیری میکند. اما اینکه حیات؛ بدون به فعلیت رسیدن بعد روحی حیات، با آرامش و پیرایش و بازی های بی اصل می گذرد، حقیقتی است که تصدیق آن، تنها و تنها نیاز به تصور آن دارد. این مسأله در آیات متعدد قرآن آمده است، از آن جمله: «زَيْنَ لِلَّذِينَ كَفَرُوا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا...» «زندگی دنیا برای کافران زینت یافته...» (بقره (۲)، آیه ۲۱۲)؛ (جعفری، ۱۳۸۶، ص ۱۳۱)

آیا در این مسأله تاکنون فکر کرده ایم که همه نکبت‌ها و بدبختی‌ها و آدم‌کشی‌ها که اغلب صفحات تاریخ ما انسان‌ها را مانند سنت قانونی پرکرده، ناشی از چیست؟ البته ممکن است برای بیان علت وقاحت مستمر که استمرار آن وقاحتش را پوشانده، مطالب فراوانی گفته شود، ولی علت اصلی آن همه سیه و رزیه‌ها، چیزی جز گم شدن حقیقت حیات و دلخوش داشتن به زرق و برق و پیرایش‌های بی اساس حیات طبیعی محض و بازی‌گری‌ها، به نظر نمی‌رسد. بنابراین، بی‌علت نبوده که به اعتراف متفکران آگاه شرق و غرب، علی‌رغم پیشرفت‌هایی که تاکنون نصیب بشریت شده؛ دردی از دردهای اصلی بشر درمان نشده، مگر اینکه درد یا دردهای دیگری در پی داشته است. (جعفری، ۱۳۸۶، ص ۱۳۲)

در سخنان امام صادق (علیه السلام) آمده است که هیچ بدنی در برابر نیت قوی، دچار ضعف و سستی نمی‌شود: «مَاضِعَفَ بَدَنٌ عَمَّا قَوَّيْتُ عَلَيْهِ النَّيَّةَ» (بابویه قمی (شیخ صدوق)، ج ۴، ص ۴۰)، بدن اصل نیست تا از خود خواسته‌ای اصیل داشته باشد، بلکه تابع روح است و از هر چه آن اصل فرمان دهد، پیروی می‌کند. پس مجرای خلیفه‌ی خدابودن در روح انسان تعیین شده و بدن نیز تحت سلطه‌ی روح است. «وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ» (اسرا (۱۷)، آیه ۷۰)؛ (جوادی آملی، ۱۳۸۶، ص ۱۳۹)

با توجه به آنچه تاکنون گفته شد به روشنی به روشنی می‌توان به نقش مؤثر و سازنده‌ی هر یک از دو بعد مادی و روحی و دلائل خلقت و جایگاه هر یک در نزد دیگری پی برد و این مطلب را استنباط نمود که در پس خلقت هر یک چه هدف والا و انگیزه‌ی الهی نهفته بوده است و نیز این مطلب را دریافت که اگرچه آدمی تنها به سبب عظمت روحش به مقام والای انسانی دست می‌یابد اما بدون توجه به جسم خاکی و شناخت طریق پرورش آن نمی‌توان مسیر انسانی را پیمود.

در پایان باید گفت: اگرچه انسانها در حقیقت روح اشتراک دارند، اما اراده، اختیار و رفتارشان، آنها را از یکدیگر متمایز می‌سازد و هر یک را در رتبه‌های گوناگونی از قرب به گوهر حقیقی قرار می‌دهد. پس با اینکه همه آدمیان دارای زیربنای یکسان و مشابه هستند، اما این اراده است که در طول مسیر زندگیشان آنها را از یکدیگر تمییز می‌دهد. (جوادی آملی، ۱۳۸۶، ص ۱۳۱-۱۳۲)

روح انسان می‌تواند، با قدرت‌گزینشی که خدا به او داده، هر یک از فطرت یا طبیعت را در ابعاد مختلف وجود خود (یعنی علم، اراده و عمل) حاکم کند که مسلماً حاکمیت فطرت، به دلیل همسوئی و همخوانی با روح الهی و دیعه‌ی ملکوتی انسان، شاکله‌ی او را الهی می‌کند و طبیعت، چون با بدن مادی و خاکی پیوند دارد، در صورت حاکمیت، انسان را منکوس و معکوس به سمت عالم ماده و طبیعت سوق می‌دهد. (جوادی آملی، ۱۳۸۶، ص ۱۱۷-۱۱۸)

۹- نتیجه

انسان یکی از شگفت‌انگیزترین موجودات عالم هستی است که دارای جنبه‌های مختلفی است و با توجه به هر جنبه‌ای، موضوع علمی از علوم بشری قرار می‌گیرد. به عبارتی اگر سایر موجودات تنها دارای یک بعد وجودی هستند، انسان همه ابعاد را به یکباره می‌تواند دارا باشد. او متشکل از بعد طبیعی و فراطبیعی یا ملکی و ملکوتی است، و همین بعد فراطبیعی و دمیده شدن روح الهی در کالبد جسم خاکی است که به انسان اصالت وجود بخشیده و او را از سایر موجودات هستی متمایز می‌سازد و امتیازی به او می‌بخشد که او را بر تمامی کائنات برتری داده و جامع و شامل تمامی صفات و عناوین خداوندی گردد. یعنی ظرفیت وجودی او را به گونه‌ای سرشار می‌کند که بتواند در عالم خاکی فرمانروایی کند و در عالم افلاک تا مقام قرب الهی به پیش رود.

اما آنچه حائز اهمیت است و هسته‌ی اصلی مبحث این پژوهش را تشکیل می‌دهد آن است که انسان تا از نحوه‌ی آفرینش و اهداف و ظرفیت وجودی خویش به آگاهی نرسد به هدف نهایی خلقت که رسیدن به حیات تکاملی و کسب معرفت حقیقی نسبت به پروردگار است، دست نخواهد یافت. لذا موضوع انسان - شناسی بسیار مبحث مهم و گاه پیچیده‌ای است که ما تنها به گوشه‌ای از آن در این مجال پرداخته‌ایم و آن شناخت تقریبی بعد مادی و معنوی انسان یعنی روح و جسم و تأثرات متقابل آن‌ها بر یکدیگر در راستای صعود و یا سقوط انسان در مسیر حیات تکاملی خویش است، زیرا برخی انسانها به اندازه‌ای در دنیای مادیت غوطه‌ور شده‌اند که بعد افلاکی خویش را در میان انبوه غرائز به خاک سپرده‌اند و برخی آنچنان از طبیعت فاصله گرفته‌اند که از عظمت جسم خاکی غافل مانده‌اند، پس ضروری است هر یک از این ابعاد به گونه‌ای مجزا تفسیر شده تا مسیر اعتدال را از مسیر انحراف بازشناسیم تا نه تنها از انحراف و تباهی در دنیا دوری گزینیم که به بهترین و رفیع‌ترین مقام در عالم ملکوت دست یابیم. پس با افزایش سطح درک و آگاهی انسان از خویشتن، نه تنها به ابعاد پیچیده‌تری از حیات خویش دست می‌یابد که با آگاهی بیشتر در مسیر کمال خویش قدم گذاشته و در نهایت به معرفت حقیقی که شناخت پروردگار و تقرب به اوست؛ دست خواهد یافت.

منابع و مأخذ

- قرآن کریم
۱. تمیمی آمدی، عبدالواحد بن محمد (۱۳۸۹)، غررالحکم و دررالکلم، تصحیح میر جلال الدین أرموی، تهران، انتشارات دانشگاه، تهران.
 ۲. جوادی آملی، عبدالله (۱۳۸۹)، انسان از آغاز تا انجام، محقق مصطفی موسوی تبار، قم، اسراء.
 ۳. صدرالدین شیرازی، محمد (۱۳۶۲)، مبدأ و معاد، ترجمه ی حسین اردکانی، تهران، مرکز نشر دانشگاهی.
 ۴. صدرالدین، محمد، (۱۹۸۱)، مبدأ و معاد بیروت، دار احیاء التراث العربی.
 ۵. طباطبایی، محمد حسین (۱۳۶۲) نهاية الحکمة، قم، انتشارات دارالتبلیغ اسلامی.
 ۶. طباطبایی، محمد حسین (۱۳۶۴)، المیزان فی تفسیرالقرآن، قم، دفتر انتشارات اسلامی.
 ۷. گیلانی، عبدالرزاق (۱۳۷۷)، شرح مصباح الشریعه و مفتاح الحقیقه، تهران، انتشارات انجمن اسلامی حکمت و فلسفه.
 ۸. مجلسی، محمد باقر (۱۴۰۳)، بحار الانوار، بیروت، چاپ مؤسسه الوفاء.
 ۹. مرکز تحقیقات اسلامی سپاه (۱۳۷۸)، انسان شناسی، قم، یاقوت.
 ۱۰. مصباح یزدی، محمد تقی (۱۳۶۸)، معارف قرآن، قم، انتشارات راه حق.
 ۱۱. مصباح یزدی، محمد تقی (۱۳۸۸)، انسان شناسی در قرآن، قم، انتشارات مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (رحمة الله علیه).
 ۱۲. مصباح یزدی، محمد تقی (۱۳۹۱)، پیش نیازهای مدیریت اسلامی، قم، انتشارات مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (رحمة الله علیه).
 ۱۳. مکارم شیرازی، ناصر (۱۳۶۴)، تفسیر نمونه، تهران، دارالکتب الاسلامیه.